

درباره‌ی بن سعید

مصاحبه با آلن بدیو

مترجم: نیما پرژام

صبح آوریل است و بحث برانگیزترین عضو ارتش سرخ در فرانسه ما را به درون خانه‌ی خویش راهنمایی می‌کند. با قامت بلند و اندک شرارتی در چشمانش، در کاناپه‌اش جا خوش می‌کند. اگرچه ما بی‌شک آثار بدیو را خوانده بودیم اما موضوع این مصاحبه آثار او نبود، یا در هر حال مستقیماً چنین نبود. بدیو بن سعید [۱] را خوب می‌شناخت و به دلیل «دوستی‌ای» که میان‌شان بود، بی‌درنگ با پیشنهاد مصاحبه موافقت کرد. در هر حال این طور نبود که ما پرسش‌هایی در برابر او بگذاریم؛ بلکه قدری از جذابیتی با او صحبت کردیم که متون بن سعید برای ما داشت و نظر او را جویا شدیم. آن دو هیچ وقت با هم رو در رو نشده بودند و «اختلافات بسیار عمده‌ی» آن‌ها (بنا بر توصیف بدیو) به برخی از محبوب‌ترین مباحث نزد مارکسیست‌ها منجر شده است.

مقاومت در برابر امر مقاومت‌ناپذیر

من منظور دانیل را می‌فهمم: مقاومت در برابر امر مقاومت‌ناپذیر کمی شبیه چیزی است که من از عبارت «کار ناممکن کردن» مد نظر دارم، یعنی مقاومت در برابر آن‌چه هم‌چون نیروی مقاومت‌ناپذیر تاریخ و سیاست به نظر می‌آید. مخالفان و دشمنان ما همواره مدعی‌اند که آن‌چه از آن حمایت می‌کنند امر واقعی است، مقاومت‌ناپذیر است، واقعیت عینی است. باید پذیرفت: انتخابی به جز پذیرش این واقعیت در کار نیست. اما اگر این گونه استدلال‌ها را پذیرفته بودیم، ابداً قادر به هیچ کاری نبودیم. من این گفته‌ی دانیل را کاملاً تأیید می‌کنم که «می‌بایست مقاومت کنیم، اما در عین حال باید بدانیم که به معنایی معین، از دیدگاه حاکم آن‌چه در برابرش مقاومت می‌کنیم، مقاومت‌ناپذیر است». می‌بایست متوجه این مسأله باشیم. مقاومت در برابر امر مقاومت‌ناپذیر یعنی دانستن این که نمی‌بایست توصیفی را بپذیریم که دشمنان‌مان از جهان به‌دست می‌دهند: ما باید بینش خودمان را نسبت به جهان داشته باشیم، در غیر این صورت کاری از دست‌مان برنمی‌آید.

ممکن بودن رخداد

با دانیل بحثی طولانی درباره‌ی رخداد داشتیم. او اغلب می‌گفت که من اساساً به معجزه‌ها اعتقاد دارم و از آن‌جاکه در انتظار رخدادها هستم، ایده‌آلیست و مذهبی‌ام — خبر خوب این است که ... [اگرچه] او از این قسم اتهام‌ها به من نسبت می‌داد، اما به گمان من این اتهامات اندکی غیرمنصفانه است: آن‌چه من رخداد می‌نامم نه آمدن چیزی باورنکردنی و معجزه‌وار بلکه به‌سادگی رخدادی‌ست که ناپیوستگی موجود در

سیر تکاملی خود جهان واقعی را علامت‌گذاری می‌کند، این یک مقوله‌ی دیالکتیکی است. لحظه‌ای است که پدیده‌ای متفاوت تبلور می‌یابد، لحظه‌ای که در آن چیزی رخ می‌دهد که از دیدگاه جهان واقعی، پیش‌بینی‌پذیر یا قابل استنتاج از وضعیت نیست. این رخداد از نظر من بسیار مهم است، چراکه همواره از جایی آغاز می‌شود که - با استفاده از کلمات معمول دانیل - روابط جدید نیروها یا یک آرایش تازه‌ی نیروها در حیطه‌های اجتماعی و سیاسی ظهور می‌کند.

مسأله‌ی حزب ...

خب، این بحث مهمی است! پرسشی است در باب سازماندهی که مسأله‌ی مرکزی سیاست است. موضع من اساساً این است که از همان وقتی که حزب - طبقه، حزب کمونیست، قدرت گرفت، معلوم شد که در فرمول آن چیزی کم است. بحث من بسیار تکنیکی است، حتی اگر در عین حال بسیار ساده باشد: حزب در معنای لنینی آن، حزب لنینیستی، خود را از خلال پیروزی‌اش اثبات کرد و برخلاف تجربه‌ی شورش‌های قرن نوزدهم - که همگی درهم شکسته شدند - نشان داد که با این شیوه‌ی (تا حدی نظامی) سازماندهی، می‌توانیم پیروز شویم. آن چه حزب نشان داد اهمیت بسیاری دارد: حزب در سراسر جهان مخاطب داشت و میلیون‌ها نفر را گرد هم آورد. با این حال به گمانم این امر نیز آشکار است که این شکل از سازماندهی برای اداره‌ی دولت در بلند مدت مناسب نیست - تمامی تلاش‌ها برای تشکیل دولت‌های سوسیالیستی دیر یا زود به شکست انجامید.

بازگشت به مسأله‌ی سازماندهی می‌بایست شامل ارزیابی آن تجربه باشد: سازماندهی مورد نیاز ما نمی‌تواند صرفاً سازماندهی نبرد شورش‌گرانه باشد، بلکه در عین حال می‌بایست شیوه‌ی تازه‌ای را برای اداره‌ی دولت طی یک دوره‌ی گذار طولانی ممکن کند. همیشه گفته‌ام که همگی می‌بایست در این نکته تأمل کنیم و باید بپذیریم که من نیز هیچ پاسخ روشنی برای آن ندارم. بحث با بن سعید مشاجره‌ای درباره‌ی «بودن یا نبودن حزب» نبود، بلکه درباره‌ی شکلی از سازماندهی بود که در خلال دنباله‌ای از یک فرآیند سیاسی معین آزمایش شده، و نیز درباره‌ی نیاز به ابداع نوعی سازماندهی است که ممکن است خود را در دنباله‌ی دیگری از این فرآیند سیاسی اثبات کند.

قابلیت‌های کمونیسم

این پرسشی دشوار است، چراکه مسأله‌ی معنای دقیق واژه‌ی کمونیسم را پیش می‌کشد. (و هم‌اکنون این بحثی عمده است که به راه افتاده) می‌توانیم به سه طریق متفاوت یا مجزا (اما نه لزوماً ناسازگار) به «کمونیسم» فکر کنیم. [اول این که] کمونیسم یک فرم ایده‌آل یا یک افق برای فعالیت سیاسی انقلابی است. این طور نیست که کمونیسم حالتی از چیزها را، که به انجام رسیده و کاملاً تحقق یافته باشد، به طور دقیق بازنمایی کند، بلکه کمونیسم یک ایده‌ی هدایت‌گر است، با وام‌گیری از کانت می‌توان گفت که کمونیسم یک ایده‌ی تنظیمی است، یک ایده‌ی عقلانی، ایده‌ای که به کنش سیاسی جهت می‌دهد. دومین راه ممکن برای پرداختن به کمونیسم متضاد اولی است: کمونیسم حالت دقیقی از یک سازماندهی اجتماعی است، همان طور که در آن گرایش‌های کمونیستی اتوپیایی می‌بینیم که از پیش شرح کاملی از جامعه‌ی آینده عرضه می‌کردند. و سرانجام این ایده که کمونیسم مرحله‌ای در یک فرآیند واقعی است: جنبشی واقعی، چیزی که می‌توان، بنا به دلایلی که در تحلیل ما از وضعیت انضمامی ریشه دارند، به آمدنش یا احتمال آمدنش فکر کرد. این کمونیسمی است که

به‌منزله‌ی یک سرنوشت تاریخی، یک مقوله‌ی تاریخی تقدیر بشری فهمیده می‌شود. به نظر من ما همیشه میان این سه تعین از کمونیسم سرگردانیم. وقتی چنین می‌شود، در صورتی که از تعریف ناب اتوپاییی خلاص شویم (که یک قصه‌ی علمی-تخیلی سیاسی است) آن‌گاه فکر کردن به کمونیسم، مباحثه‌ای را فرض می‌گیرد میان کمونیسم به‌مثابه‌ی یک مقوله‌ی سیاسی و کمونیسم به‌مثابه‌ی یک مقوله‌ی تاریخی. برای مارکسیست‌ها این حقیقتاً بحثی عمده است، بحثی که مشاجره‌ای را میان اراده‌گرایی (سیاست از تاریخ قدرتمندتر است) و عقل‌گرایی (سیاست باید نیروهای تاریخ را تحقق بخشد) فرض می‌گیرد.

شکست می‌تواند بارور باشد

این مسأله به‌قدر کافی ساده است. تجربه‌ها و شکست‌ها (آن‌هایی که مربوط به گذشته‌اند یا آن‌هایی که در جایی دیگر رخ می‌دهند) آشکارا مفهومی اساسی از سیاست‌اند. ما اهل دیالکتیک‌ایم: نفی در عین‌حال منبعی برای معرفت است. اگر چیزی آزموده شده است، اگر جالب توجه بوده و شکست خورده است. باید دلایل این شکست را شناسایی کنیم. این درسی است که مخالفان مان خواهند گرفت: «دیدید! شما شکست خوردید.» از این‌رو اهمیت بسیاری دارد که ارزیابی خودمان را از این شکست‌ها داشته باشیم، نه برای آن که نشان دهیم آن‌ها اقداماتی ناممکن بودند، بلکه برای آن که نشان دهیم خطاها، مشکلات یا تصمیمات غلطی در کار بودند، چیزهایی که می‌بایست طوری اصلاح شوند که دیگر تکرار نشوند. درست همان‌طور که لنین - به‌عنوان یک مثال تاریخی - از شکست کامل کمون پاریس درس‌هایی بنیادین بیرون کشید. این مثالی تاریخی است، اما در عین‌حال چیزی نظیر یک الگو است.

هویت کمونیستی ما

این پرسش بسیار جالب توجهی است. در قرن بیستم برای مدتی طولانی مفهوم «هویت کمونیستی» واقعاً وجود داشت: «ما کمونیست‌ها». پنداری آن‌ها به یک جهان کامل شکل دادند و شاید با این عقیده‌ی بسیار نیرومند که کمونیسم پیوندی با پیشتاز بودن دارد، یا این که یک حزب پیشتاز کمونیستی در کار است که اعضایش را خودش تعیین می‌کند و از بقیه‌ی دنیا جدا و مستقل است، یک جهان مجزا را تشکیل دادند. خود لنین گاهی همین خط فکری را پیش می‌گرفت - متنی کاملاً جذاب از او در این‌باره موجود است که در آن این مسأله را بیان می‌کند که اگر ۱۸۰۰۰۰ نفر از صاحبان ثروت توانستند روسیه را اداره کنند، پس قطعاً ۲۵۰۰۰۰ نفر کمونیست هم می‌توانند چنین کنند. این همان چیزی است که من آریستوکراسی پرولتری می‌نامم. این نگرش آریستوکراتیک به کمونیسم، به معنایی معین، نگرشی هویت‌جویانه است. من متقاعد شده‌ام که می‌بایست در این مورد محتاط باشیم: در نهایت، علی‌رغم همه چیز، کمونیسم نام واقعی کلی‌گرایی است، [یعنی] این اعتقاد که یک سیاست می‌تواند متعلق به تمامی بشریت باشد. رستگاری یعنی رستگاری همه‌ی انسانیت و انسانیت شامل دامنه‌ی گسترده‌ای است از تفاوت‌ها که هم‌چنان در آینده خواهند بود. زنان و مردان هم‌چنان وجود خواهند داشت. هم‌چنان فنلاندی زبان‌ها و انگلیسی زبان‌ها خواهند بود. حتی مشاغل مختلف هم‌چنان وجود خواهند داشت، حتی اگر به سوی چندکاره شدن در حرکت باشیم و غیره کمونیسم باید نگرشی باشد که چنین تفاوت‌هایی را با هم یکی می‌کند و هم‌زمان یک اجتماع کلی را ولو در دل هر یک از این

تفاوت‌ها، تصدیق می‌کند. به نظر من کمونیسم لزوماً یک هویت نیست، کمونیسم هویتی نیست که تمام هویت‌های دیگر را در بر گیرد، بلکه یک جنبش است، فرم جدیدی است از همزیستی و حیات مشترک در متن همه‌ی تفاوت‌ها.

[۱]. دانیل بن سعید (۱۹۴۶-۲۰۱۰) فیلسوف فرانسوی و نویسنده‌ی آثاری درباره‌ی مارکس، بنیامین و ... در عین حال یک رهبر تروتسکیست بود که در جریان‌ات می ۶۸ نقشی اثرگذار داشت. او در مجموعه مقالاتی با نام «Think again» که پیتر هالوارد درباره‌ی بدیو گردآوری و منتشر کرد، نویسنده‌ی یکی از مقالات به نام «آلن بدیو و معجزه‌ی رخداد» بود.

منبع:

[http://www.versobooks.com/blogs/1976-badiou-on-bensaid-he-](http://www.versobooks.com/blogs/1976-badiou-on-bensaid-he-would-often-say-that-essentially-i-believed-in-miracles)

[would-often-say-that-essentially-i-believed-in-miracles](http://www.versobooks.com/blogs/1976-badiou-on-bensaid-he-would-often-say-that-essentially-i-believed-in-miracles)

